



پیغام عشق

قسمت سیصد و یازدهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۵ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱

می نیاید یک جواب از پیش تخت

چند الله می زنی با روی سخت؟

شیطان گفت: حتی یک جواب از بارگاه خداوند به تو نرسیده است، آخر چقدر با سماجت و پُرویی خدا را یاد میکنی؟

[من ذهنی با هشیاری جسمی نمی تواند میزان پیشرفت معنوی، عشق و زنده شدن به خدا را اندازه بگیرد].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۲

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خُصْر را در خُصْر

مرد نیایش گر از سخنان شیطان دل شکسته شد و سر بر زمین نهاد و به خواب حضور رفت. در خواب خُصْر، که نماد

زندگی ست، به او پیغام داد، یعنی زندگی در او زنده شد و خودش به گوش خودش گفت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳

گفت: هین از ذکر چون وامانده ای؟

چون پشیمانی از آن کش خوانده ای؟

زندگی گفت: چرا از ذکر حق، یعنی فضاگشایی و تسلیم، فرومانده ای؟ چرا از کار معنوی ات پشیمانی؟ چرا کم کاری می کنی؟

چرا با معیارهای ذهنی، حضورت را اندازه می گیری؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۴



گفت: لَبَّيْكُمْ نَمِيْ اَيِدْ جَوَاب

زَانْ هَمِيْ تَرْسَمْ كِهْ بَاشْمْ رَدِّ بَاب

درویش گفت: برای این ذکر حق را ترک کرده‌ام، که از طرف خداوند پاسخی نمی‌آید که من، حرف تو را می‌شنوم و قبول دارم. از آن می‌ترسم که ردِّ بابِ درگاهِ الهی باشم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵

گفت: اَنْ اَللهِ تُو لَبَّيْكَ مَاسْت

وَأَنْ نِيَازْ وَ دَرْدْ وَ سُوْزْتْ پِيْكَ مَاسْت

زندگی گفت: اَنْ اَللهِ كَفْتَنْ تُو، اَيْنْ كِهْ دَر اَيْنْ رَاهْ هَسْتِيْ، هَمَانْ لَبَّيْكَ مَاسْت، اِگَر مَآ نَمِيْ خَوَاسْتِيْمْ تُو اَيْنْ كَارْ رَا نَمِيْ كَرْدِيْ وَ اَنْ حَسَّ نِيَازْ، دَرْدْ وَ سُوْزْ زَنْدِهْ شَدَنْ بِهْ خُدَا، قَاصِدْ مَاسْت؛ مَآ فَرَسْتَا دِيْمْ وَ اَيْنْ تُو نِيَسْتِيْ.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶

حِيْلَهْ هَا وَ چَا رَهْ جَوِيِيْ هَايِ تُو

جَذْبِ مَآ بُوْدْ وَ گَشَادْ اَيْنِ پَآيِ تُو

تدبیرها و چاره‌جویی‌هایی که می‌کردی، اشعار مولانا را می‌خواندی و تأمل می‌کردی از عنایت و جذبۀ ما بود، تا پایت را از همانیدگی‌ها آزاد کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۱۶

رَغْبَتِ مَآ اَزْ تَقَاضَايِ تُو اَسْت

جَذْبَةُ حَقِّ اَسْت هَرْجَا رَهْرُوْ اَسْت



خداوندا، میل ما به سوی تو، از تقاضای توست، (زندگی در هر لحظه تقاضا دارد و می‌خواهد ما را از ذهن، دردها و همانیدگی‌ها بیرون بکشد).

هر جا کسی قدم در راه معنوی می‌گذارد و میل به انجام کارهای معنوی دارد به خاطر کشش و جذبۀ حق است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۳

چون بگریانم، بجوشد رحمتم

آن خروشنده بنوشد نعمتم

خداوند می‌گوید: اگر بنده‌ای را بگریانم، یعنی آن بنده تسلیم شده، و فضای درونش را باز کند، دریای رحمتم برای او می‌جوشد و آن بنده فضاگشا از نعمتم برخوردار می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴

گر نخواهم داد، خود نَنمایمیش

چونش کردم بسته‌دل، بگشایمیش

اگر نمی‌خواستیم رحمتم را به او بدهم، نشانش نمی‌دادم که از جنس من و از جنس بی‌نهایت است. ولی چون او را دل بسته خودم کردم، پایش را از همانیدگی‌ها باز می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۵

رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست

چون گریست، از بحر رحمت موج خاست



رحمت من وابسته به فضاگشایی، لطیف شدن، میل و سوز انسان‌ها به زنده شدن است، هرگاه انسانی از ته دل آرزومند زنده شدن به خدا باشد و خودش را از ذهن و همانیدگی‌ها بیرون بکشد و بخواهد که با من یکی بشود، از دریای رحمت امواجی برمی‌خیزد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۶۹

پنج وقت آمد نماز و رهنمون

عاشقان را فی صَلاهِ دَائِمُونَ

نماز معمولی در پنج وقت انجام می‌شود، ولی عاشقان دائماً در حال نماز به سر می‌برند. عاشقان، کسانی که مرکز را از همانیدگی‌ها خالی کرده‌اند، با خدا یکی شده‌اند، در حالت حضور دائمی و وحدت با زندگی هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷۰

نه به پنج، آرام گیرد آن خُمار

که در آن سرهاست نی پانصد هزار

این خُماری که در سر ماست، نه با پنج نوبت نماز برطرف می‌شود و نه با پانصد هزار نوبت.

به عبارت دیگر اگر من ذهنی متلاشی نشود و با زندگی به وحدت نرسیم، هیچ چیزی این خُماری سر ما، یعنی نرسیدن شراب زندگی و نیروی زنده‌کننده خدا را از بین نمی‌برد و جای او را پر نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷۱

نیست زُرْ غِبّاً وَظِیفَهُ عاشقان

سخت مُسْتَسْقِی ست جانِ صادقان



این حکم اخلاقی که کمتر یکدیگر را ببینید تا دلتان تنگ شود برای عشاق صادر نشده است، زیرا جان انسان‌های صادق، کسانی که به خدا زنده شده‌اند، سخت تشنه وصال معشوق و وحدت با اوست. انسان‌ها دائماً باید در وصال باشند یعنی با خدا یکی باشند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۷۲

نیست زرُ غِبّاً وظیفه‌ی ماهیان

زانکه بی‌دریا ندارند اُنس جان

حکم این که کمتر یکدیگر را ببینید تا دلتان تنگ شود برای ماهیان گفته نشده است زیرا ماهیان بجز دریا با هیچ چیزی اُنس و اُلّت ندارند.

ما هم اگر در دریای یکتایی نباشیم و در این لحظه با خدا یکی نشویم با هیچ چیزی در این جهان احساس وحدت و یگانگی نمی‌کنیم.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۲۳

«الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

«نمازگزاران [حقیقی] دائماً در حال نماز [حضور و وحدت دائمی با خدا] هستند.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۲۶

مرغ بی‌هنگام و راه بی‌رهی

آتشی پُر در بُنِ دیگِ تُهی

*مرغ بی‌هنگام: خروس بی‌محل

*راه بی‌رهی: راه بدون راه رونده، کنایه از بی‌راهه

ما انسان‌ها در من‌ذهنی به خروس بی‌محل می‌مانیم، به‌جای این‌که در این لحظه حرف بزنییم درباره گذشته و آینده حرف می‌زنیم و راهمان بیراهه است.

تا زمانی که در من‌ذهنی هستیم، آتش پُر و انرژی زنده این لحظه (حس امنیت، هدایت، قدرت، عقل، خرد و شادی بی‌سبب) در زیر دیگِ خالی من‌ذهنی روشن است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۶۹

بانگِ مرغان می‌رسد، برمی‌فشانی پَر و بال

لیک اگر خواهی بی‌ری، پای را برگش ز قیر

سروصدای مرغان (انسانهای زنده به حضور) را می‌شنوی، این ابیات را می‌خوانی و تقلاً می‌کنی که از روی همانیدگی‌ها بی‌ری، اگر می‌خواهی بی‌ری، پایت را از قیر همانیدگی‌ها بیرون بکش.

هر لحظه‌ای که فضا را باز می‌کنید، گن‌فکان خداوند پای شما را از قیر همانیدگی‌ها بیرون می‌کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳

جَوَقِ جَوَقِ و صف‌صف از حرص و شتاب

مُحْتَرَزِ ز آتش، گریزان سوی آب

*جوق جوق: دسته‌دسته؛ جمع جوق؛ اجواق است.

*مُحْتَرَز: دوری کننده؛ پرهیز کننده



قافلهٔ انسانی از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به همانیدگی‌ها دارند، دسته دسته و گروه گروه از آتش صبر و شکر و پرهیز و هم‌هویت نشدن، به سوی آب و انرژی همانیدگی‌ها، حرص و جذبۀ اجسام می‌گریزند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۴

لاجرم، ز آتش برآوردند سر

اعتبار الاعتبار ای بی‌خبر

*اعتبار الاعتبار: عبرت بگیر؛ عبرت بگیر

اما بالاخره انسان‌ها تک‌به‌تک و قافلهٔ انسانی، از آتش دردها سر برآوردند، ای بی‌خبر عبرت بگیر، عبرت بگیر. آنچه را که ذهنت خوشی و شادی نشان می‌دهد درحقیقت آتش و درد است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

بانگ می‌زد آتش: ای گیجانِ گول

من نیم [نی‌ام] آتش، منم چشمه‌ی قبول

*گول: ابله؛ نادان.

آتش درد هشیارانه فریاد می‌زند: «ای گیجان ابله، من آتش نیستم، بلکه من چشمهٔ رضای الهی هستم؛ بنابراین من ذهنی را کوچک کنی و عقل ذهنی را کنار بگذاری تا به مقام رضای الهی برسی.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۶

چشم‌بندی کرده‌اند ای بی‌نظر

در من آی و هیچ مگریز از شرر



ای من ذهنی فاقد بصیرت که هشیاری نَظَر و حُضور نداری و با نور خدا نمی‌توانی ببینی، در این‌جا چشم‌بندی کرده‌اند؛ چراکه همانیدگی‌ها را به‌عنوان عینک به چشمت، زده‌اند و نمی‌توانی درست ببینی، درون آتش درد هشیارانه بیا و هیچ‌گونه ترسی نداشته باش.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۷

ای خلیل این‌جا شرار و دود نیست

جز که سحر و خُدعهٔ نمرود نیست

*شرار: جرقه؛ پاره آتشی که به هوا جهد.

*خُدعه: حيله‌گری؛ فریب‌کاری

ای خلیل، در این‌جا شعله و دودی وجود ندارد و غیر از جادو و نیرنگ نمرود چیز دیگری نیست. پس اگر از در آتش درد هشیارانه، پرهیز و همانیده نشدن وارد شوی، دود و آتشی نمی‌بینی. در من ذهنی با دید هشیاری جسمی و دیدن بر حسب همانیدگی‌ها آن‌گونه اشتباه می‌بینی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۸

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای

آتش آب توست و تو پروانه‌ای

اگر مانند دوست خدا، ابراهیم خلیل، عاقل هستی، بدان آن چیزی که با چشم من ذهنی آتش می‌بینی آن مثل آب برای تو گواراست ولی دید من ذهنی آن را به اشتباه آتش نشان می‌دهد و تو مانند پروانه هستی پس از انداختن همانیدگی‌ها نترس و با رضایت به سوی آتش درد هشیارانه بیا.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۵۶

زَر به از جان ست پیش ابلهان

زَر نثارِ جان بُود نزدِ شهان

با دیدِ ابلهانِ منِ ذهنی، زَر پول و همانیدگی‌ها از جانِ عدم و فضای گشوده شده بهتر است، ولی در نظرِ شاهان معنوی زَر پول و همانیدگی‌ها را باید نثارِ جان کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۲

نی مشو نومید، خود را شاد کن

پیش آن فریادرس، فریاد کن

نه، ناامید مشو با فضاگشایی کردن خود را شاد کن و عملاً با خاموشی ذهن به آن فریادرس بگو: من می‌خواهم منِ ذهنی بروم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۳

کای مُحبّ عفو، از ما عفو کن

ای طیب رنج ناسور کهن

بگو ای خداوند دوست‌دار بخشش و گذشت، ما را ببخش، ای طیب زخم‌ها و دردهای سخت و کهنه منِ ذهنی، تنها تو می‌توانی دردهای ما را درمان کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰

ناسپاسی و فراموشی تو

یاد نآورد آن عسل‌نوشی تو



در من ذهنی بسیار ناسپاس و قدرناشناس شده‌ای، عسل‌نوشی و رسیدن برکات خداوند و انسان‌های زنده به حضور را به یاد نمی‌آوری، از طریق اجسام می‌بینی، الست را فراموش کرده و خوردن عسل و شادی بی‌سبب را از یاد برده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۱

لاجرم آن راه بر تو بسته شد

چون دل اهل دل، از تو خسته شد

به ناچار، به علت ناسپاسی و فراموشی تو راه احسان و الطاف بزرگان و برگشت به سوی زندگی بر تو بسته شد چون تو با ناسپاسی و عدم صداقت، دل آنان را رنجانده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۲

زودشان دریاب و استغفار کن

هم‌چو ابری گریه‌های زار کن

پس شتاب کن و آنان را هرچه سریع‌تر پیدا کن و معذرت خواهی کن، در کار فضاگشایی و برگشت به سوی خداوند صداقت داشته باش، لطیف شو. با عقل من ذهنی و بینش خود درباره سخن بزرگان قضاوت نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷۴

من چه کردم با تو زین گنج نفیس؟

تو چه کردی با من از خوی خسیس؟

ای انسان رفتار من با تو چگونه بوده است؟



گنج گران بهای فراوانی، خرد، امنیت، هدایت و نیروی شفابخشی ام را در اختیار تو گذاشتم. ولی تو صفات کمیابی، مقاومت و انقباضت را به رخ من کشیدی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷۵

من تو را ماهی نهادم در کنار

که غروبش نیست در روز شمار

من، خودم را به صورت ماهِ روشنایی و زیبایی در کنار جسم تو قرار داده‌ام که اگر به آن زنده شوی تا روز قیامت غروب نمی‌کند و آن زندگی جاودانه است.

با تشکر:

فاطمه



سلام و درود بر استاد عزیزم جناب آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

آیاتی از سوره‌های صف و فتح و یس از قرآن کریم که در برنامه ۸۵۵ رمزگشایی فرمودید را به اشتراک می‌گذارم.

قرآن کریم، سوره صف (۶۱)، آیه ۱۳

«وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»

«و نعمتی دیگر که دوستش دارید: نصرتی ست از جانب خداوند و فتحی بزرگ و مومنان را بشارت بده.»

«نعمت» یعنی تبدیل شدن به هشیاری حضور است.

چه کس و چه چیز را دوست دارید؟ یعنی خودتان را و مرا دوست دارید و به من تبدیل خواهید شد.

«نصرت»، و این پیروزی ست یعنی پیروزی انسان و همه‌ی انسان‌ها به من ذهنی‌شان و آگاهی از این که انسان من ذهنی نیست و اقدام انسان برای رهایی از من ذهنی با عدم کردن مرکز. و به‌طور پیوسته کمک خواستن از زندگی و دیدن برحسب عدم، نعمتی دیگر است که شما دوستش دارید و دائماً تبدیل شدن به اوست و این پیروزی و فتحی بزرگ از جانب خداوند است.

«مومن» کسی که حقیقتاً فضا را باز می‌کند در اطراف اتفاقات و مرکزش را عدم می‌کند، زندگی هر لحظه می‌خواهد به ما کمک کند، زندگی قصد تنبیه ما را ندارد، این که تنبیه می‌شویم به‌خاطر انتخاب‌های غلط خود ماست، زیرا من ذهنی را در مرکزمان گذاشتیم و از طریق همانیدگی‌ها می‌بینیم.

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۱

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»

«ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم.»



پیروزی آشکار: پیروزی انسان به طور فردی یا جمعی به من ذهنی اش است

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲

«لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»

تا خدا گناه ترا آن چه پیش از این بوده و آن چه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و ترا به صراط مستقیم راه نماید.

«گناه» یعنی دیدن از طریق همانیدگی‌ها که باعث می‌شود برای خود و دیگران مسئله ایجاد کنیم و دچار قضاوت و مقاومت شویم، همه‌ی این‌ها را زندگی می‌بخشد زیرا زندگی کینه ندارد بلکه این ما هستیم که در من ذهنی کینه داریم اگر ما دائماً از زندگی کمک بگیریم با فضاگشایی هم گناهان گذشته را می‌بخشد هم گناهان آینده را، یعنی اگر در آینده پایمان بلغزد، ناامید شویم بلکه زندگی آن گناهان را می‌بخشد.

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۳

«وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا»

«و خدا یاریت کند یاری کردنی پیروزمندانه.»

ما باید فضا را باز کنیم تا یاری‌ای که در آن پیروزی‌ست از جانب زندگی برایمان بیاید، برای من ذهنی، پیروزی و موفقیت قابل تجسم نیست مدام سوال می‌کند که چگونه به خدا تبدیل می‌شوم، پس مقاومت و قضاوت نکنیم تا زندگی خودش دست به کار شود.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند فرمائش اینست که میگوید: موجود شو پس موجود می‌شود.»



همان طور که خدا یا زندگی گل را باز می کند ما را از من ذهنی تبدیل می کند به گل سرخ حضور، پس حکم کن فکان یعنی او می گوید بشو و می شود.

ما باید فضا را باز کنیم و مقاومت قضاوت را صفر کرده و تسلیم شویم و به صورت حضور ناظر به خود نگاه کنیم و رفتارهایمان را مورد نظارت قرار دهیم.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۳۲

«وإن کُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحَضَّرُونَ»

«زندگی می گوید در این لحظه همه نزد من حاضرید.»

پس همه انسان ها در حضور خدا الان حاضریم و زندگی منتظر است که ما از طریق همانیدگی ها نبینیم، خداوند با کن فکانش زندگی ما را اداره می کند.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸

«إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ»

«و ما بر گردن هایشان تا زنجها غلها نهادیم چنانکه سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند.»

در این آیه به آبروی مصنوعی اشاره می کند که ما نمی توانیم تسلیم شویم، نمی توانیم به اشتباهاتمان اعتراف کنیم و نمی توانیم اعتراف کنیم که من ذهنی دارم تا زمانی که همانیدگی داریم در غل و زنجیریم.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۹

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»

«و در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند دید.»

ما در من ذهنی نمی‌توانیم اقامت کنیم این همانیدگی‌ها جلوی ما را و پشت ما را گرفته‌اند و سر ما را بالا گرفته‌اند، نمی‌توانیم پایین را ببینیم و سجده کنیم نمی‌توانیم تسلیم شویم تا آن آسمان درون باز شود. از طرفی با من ذهنی نمی‌توانیم سدها را برداریم خودِ قضا باید این سد را بردارد پس در این لحظه دخالت نکنیم و در اطراف رویدادها فضاگشایی کنیم.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۸

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لِيَمْسَنَكُمْ مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»

«گفته‌اند ما شما را به فال بد گرفته‌ایم اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ی سخت خواهد رسید.»

ما همیشه در من ذهنی دنبال هرچه بیشتر بهتر هستیم اگر کسی بگوید که انباشتن همانیدگی‌ها به شما زندگی نمی‌دهد و درد ایجاد می‌کنید، ناراحت خواهیم شد، زیرا در من ذهنی دنبال در مقایسه و به دنبال خانه‌ی بزرگتر، فرزندان موفق‌تر و چیزهای آفل هستیم. حالا یکی به صورت مولانا و پیغمبر به ما می‌گوید: همه‌ی این فکرها و رفتارها غلط است و خوشمان نمی‌آید، البته باید به خودمان نگاه کنیم، گرچه اولش سخت است ولی باید قبول کنیم دردها را خودمان به وجود آوردیم. اگر زیر بار رفتیم باید درد هشیارانه بکشیم، حال که این خبر را شنیدیم که همه دردهایم را خودم ایجاد کردم، باید شکرانه بدهم زیرا اگر نمی‌شنیدم باید یک عمر در هیروت و بی‌خبری من ذهنی می‌ماندم.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۹

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»

«گفتند شومی شما با خود شماست، آیا اگر اندرزتان دهند چنین می‌گویید؟ نه، مردمی گزافکار (پر هوی و هوس) هستید.»



پس پیغمبران گفتند: فال زشت و بد، یعنی شومی، همین دیدن برحسب همانیدگی‌ها و قضاوت و مقاومت است، پس شومی ما در مرکز ماست و مولانا می‌خواست ما را متوجه این موضوع کند.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۲۶

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»

«گفته شد به بهشت درآ، گفت ای کاش قوم من می‌دانستند.»


پس هرکس فضا را در این لحظه باز کند، وارد بهشت می‌شود، بهشت فضای یکتایی ست، انسان به حضور رسیده آرزو می‌کند که انسان‌های دیگر هم بدانند که راه بهشت کدام است.

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۳۰

«يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»

«افسوس بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت ایشان نیامد مگر آن که او را با من ذهنی شان ریشخند کردند.»

با عرض ارادت

نسرين از گلستان 



با سلام  

در برنامه ۸۶۵، غزل ۱۳۴۵ جناب مولانا به نوبت خدمت اشاره کردند. شخصاً پس از آشنایی با دانش مولانایی این معنا برایم باز شد. و متوجه شدم اولین و مهمترین خدمتی که می توانم به خودم، به زندگی و به دیگران داشته باشم این است که در ذهن توقف نکنم و بر روی خودم کار کنم، تا از مرکز جسمی به سوی خانه اصلی ام که عدم هست، بازگردم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۵

آمد دلبری عجب نیزه به دست چون عرب

گفتم هست خدمتی؟ گفت تعالٰ عندنا

با این که ما انسان ها در ظاهر متفاوت هستیم، اما برای یک منظور مشترک آفریده شده ایم و همه می بایست در خدمت یک معنا باشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۷

چو اوست معنی عالم به اتفاق همه

به جز به خدمت معنی کجا روند اسما

یعنی خداوند من و ماها را از عدم آفرید تا خودش را در آن ها اظهار کند و پس از مدتی اقامت در این جهان دوباره به سوی خودش برمی گرداند، مانند موجی که از دریا بالا می آید و در آخر هم به دریا می پیوندد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸

این من و ما بهر آن بر ساختی



تا تو با خود نردِ خدمت باختی

تا من و تو ها همه یک جان شوند

عاقبت مستغرق جانان شوند

ولی ما در این جهان به هشیاری جسمی دچار شده‌ایم و تنها کسانی که متعهدانه جهت رهایی از این هشیاری به هشیاری حضور تلاش می‌کنند، منظور اصلی از خلقتشان را می‌فهمند و در خدمتِ زندگی قرار می‌گیرند.

حافظ، غزل ۱۸۸

شبانِ وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمتِ شعیب کند

پس هرگونه تلاش ما جهت رهایی از دام همانیدگی‌ها مانند: واهمانش، صبر، شکر، پرهیز، تسلیم و رضا نزد زندگی ارزشمند است و خداوند نیز در ازای این خدمت، پرده‌های جهل من‌ذهنی را از دل ما کنار می‌زند و گوهر حضور را می‌بخشد.

حافظ، غزل ۱۸۷

دلا بسوز که سوزِ تو کارها بکند

نیازِ نیمِ شبی دفع صد بلا بکند

عتابِ یارِ پری چهره عاشقانه بگش

که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

ز مُلک تا ملکوتش حجاب بردارند



هر آن که خدمت جامِ جهان نما بکند

همین طور لازمهٔ خدمت این است که رخ به رخ زندگی پیش برویم و توجه‌مان را از زیاد و کم شدن همانیدگی‌ها برداریم و جانِ من‌ذهنی را حلال کنیم و راضی به قضای خداوند در این لحظه باشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۸

این قضا را دوستان خدمت کنند

جان کنند از صدق ایثار قضا

حالا نوبت به آفریدن در جهان بیرون می‌رسد، انسانی که مرکزش عدم شده، انرژی زندگی را در کائنات پخش می‌کند.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

رحمتی، بی‌علتی، بی‌خدمتی

آید از دریا مبارک ساعتی

در این جا اگر کسی بگوید، من با همین مرکز مادی و هشیاری جسمی می‌خواهم بیافرینم و به خدا و جهانیان خدمت کنم، کار و عملش ماندگار نمی‌شود چون در این حالت تنها من‌ذهنی بزرگ می‌شود و نتیجهٔ آن درد و نابودی اثر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸

هر که را نیست نمک گرچه نماید خدمت

خدمت او به حقیقت همه زرقست و ریا

با این که امکان دارد هرکس با توجه به کار و حرفه‌ای که دارد در بیرون شروع به آفرینندگی کند، اما در این مسیر هم می‌بایست انعطاف داشت و با فضاگشایی و خواست زندگی پیش رفت. از طرفی ما به انجام دادن درست کارها (کارایی)



عادت کرده‌ایم و گاهی اوقات فراموش می‌کنیم از خود پیرسیم: آیا من کارِ درست (اثربخشی) را نیز انجام می‌دهم؟! مانند من ذهنی تربیت شده که همه چیز را شاید داره درست انجام می‌ده، اما این کارِ درست نیست و در این حالت اگر زندگی فکر ما را بهم نریزد، متوجه نمی‌شویم که می‌شود یک جور دیگه هم دید و یک جور دیگه هم عمل کرد.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶

گر خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکستِ خضر هست

پس زمانی که زندگی یک فکر یا یک وضعیتی را خراب می‌کند، اگر بخواهیم به این کار اعتراض کنیم از سازندگی او در بیرون و بازتر شدن فضای درون، دور می‌مانیم.

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۸۷

عَلَمَ الانسانِ خَم طغرای ماست

علم عند الله مقصد های ماست

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست

بر هر آنچه یافتی بالله مایست

بی‌نهایت حضرتت این بارگاه

صدر را بگذار صدر توست راه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com